

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

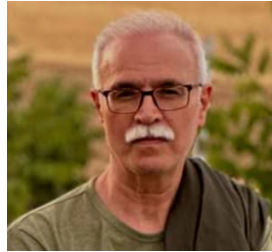
Political

سیاسی

داکتر محمد قراگوزلو و یادداشت پورتال

۰۳ دسمبر ۲۰۲۳

کبر کثیف Error 404 (قسمت دوم)



داکتر محمد قراگوزلو

۲. پاسگاه غرب در میان مشت های پُر و خالی

در آمد.

قصده داشتم به منظور تکمیل روند بحثی که با بخش نخست این مجموعه آغاز شده است این قسمت را به تجدید آرایش بورژوازی و نظام سیاسی ویژه ای که در جریان و متعاقب جنگ دوم جهانی شکل بست اختصاص دهم. و تولیدات این نظام جدید جهانی – از جمله رژیم صهیونیستی- را مشخص کنم. نشد. به دلایلی. از جمله طرح پرسش ها و مباحثی در میان محافل مختلف که من خود را متعهد به پاسخ آنها می دانم. دست کم بخشی از آن پرسش ها. گیرم به اجمال و در مجالی مجمل. با این همه در بخش های بعدی نشان خواهم داد که پاسگاه غرب در مناطق اشغالی فلسطین چگونه از بطن توافق دولت های پیروز جنگ دوم بیرون آمد و چرا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به عنوان نخستین دولت، رژیم دست ساز دو رقیب مؤتلف خود را به رسمیت شناخت. همچنین نشان خواهم داد که خلاف مدعای هواداران سینه چاک و شرمگین رژیم صهیونیستی هیچ ملتی یک شبه از آسمان نازل نشده است و نفی اشغالگران سرزمین فلسطین به عنوان یک Nation بحثی شناخته شده و آکادمیک است و ربطی به خزعبلات اولترا ناسیونالیستی این و آن ندارد. گیرم که افراد مختلف با هر نام نشانی مختارند تا حد ابتدال متعفن دفاع از این رژیم فاشیستی سقوط کنند. مباحث من مستقیماً معطوف به پدیده ملت – دولت در عصر مدرن است. این که چگونه می شود بعد از پیروزی در یک جنگ جهانی دولت های امپریالیست از آن سوی جهان عده ای را جمع کنند و در قلب حساس ترین منطقه خاورمیانه مسلح و متشکل سازند و بعد خودشان آن را به عنوان “دولت-ملت” به رسمیت بشناسند و وارد سازمانی به نام “ملل متحد” کنند که آن را هم خودشان ساخته اند و حق ویژه “و تو” را خودشان به خودشان بخشیده اند حتا پوک ترین مغزها را مبهوت می کند!

در این بخش خواهیم کوشید با اشارتی به مشتهای پُر (حامیان مردم فلسطین در خیابان شهرهای دنیا) و خالی (دولت های منطقه) تصویری کلی از اوضاع کنونی ترسیم کنیم. این بحث دو بخش دارد و اینجا قسمت اول را می خوانید که به نقد و ارزیابی گوشه ای از سیاست خارجی جمهوری اسلامی در “دفاع از فلسطین” اختصاص دارد. همین بحث هم نیمه کاره است و اگر از گزند حوادث مصون بمانم در نخستین فرصت بخش بعدی را خواهیم نوشت.

مشتهای پُر و خالی!

بی تردید پس از عملیات ۷ اکتوبر جاری (۱۵ مهر-میزان-۱۴۰۲) کوماندوهای حماس (طوفان الاقصا) امپریالیسم امریکا و ناتو و غالب دولت های فرصت طلب بریکس – به ویژه روسیه و هند و چین و ایران – و البته شبه دولت های عمیقاً ارتجاعی عرب به شدت غافلگیر شده اند. برای همه این دولت ها که به اشکال مختلف خواهان ادامه اوضاع پیشا ۷ اکتوبر بودند و هنوز هم با طرح صلح و “بیانید بچه های خوبی باشید” و “آشتی کنید” همان مواضع را پی می گیرند ابعاد چنان عملیات خیره کننده ای هنوز هضم نشده است. رژیم Error 404 با این که بیش از ۱۵ هزار نفر از بی پناهمترین و ستمدیده ترین مردم تاریخ معاصر را به خاک و خون کشیده و بخش های شمالی یک زندان متراکم و روباز به نام غزه را با سبعیتی بی بدیل اشغال کرده است اما کماکان تلو تلو می خورد. صهیونیست ها چه در جریان عملیات تهاجمی حماس و چه پس از آن در متن مقاومت گردان های عزالدین قسام هرگز گمان نمی زدند با چنین ضرب شستی مواجه شوند.

در افزوده فوری: از نظر نگارنده حماس یک گروه نیابتی متکی به قطر و ترکیه است که از سوی جمهوری اسلامی نیز حمایت نسبی می شود. این سازمان دنباله رو ایدئولوژی ارتجاعی اخوانی است و سوسیالیست ها و نیروهای آزادیخواه نمی توانند از سیاست ها و آرمان های عقب مانده این گروه دفاع کنند. جامعه مطلوب سوسیالیست ها در فلسطین نه ترکیه اردوغان است و نه قطر آل خلیفه. دفاع از حماس از این منظر که با صهیونیست ها در ستیز است به دفاع از طالبان مانسته است که ناتو را در افغانستان زمینگیر کرد. فی الحال بحث در این مورد را به بخش های بعدی محول می کنم و موقتاً روی این نکته خم می شوم که حتا اگر امروز در غزه دایناسوری ظهور کرد که در مقابل توحش عنان گسیخته ماشین بی ترمز کشتار صهیونیست ها ایستاد و مانع از جراحت یک کودک شد قابل احترام است مشروط به این که چنین دایناسوری در دوحه و استانبول کوک نشود و به محض پایان کشتار از سوی همان مردم بی دفاع منهدم شود. گیرم این فقط یک مثال تخیلی باشد.

باری تا پیش از عملیات مهلک ۷ اکتوبر همه کارشناسان مؤلفه های امنیتی معتقد بودند که “موساد” به ترتیب بعد از ISI پاکستان و CIA امریکا و MI6 انگلستان چهارمین سازمان اطلاعاتی پرقدرت و منسجم موجود در جهان معاصر است. [میت ترکیه پنجم است]. عملیات حماس این اسطوره را شکست و نشان داد که در یک شرایط مطلوب متکی به توازن قوای مناسب جهانی و منطقه ئی می توان به ضرب زور کل این پاسگاه صهیونیستی را از بیخ تراشید. و بگذارید اینگونه بگویم که هدف من از این مجموعه مباحث همین است. رژیم صهیونیستی را باید به ضرب زور توده های انقلابی فلسطین و متحدانشان دراز کرد. تناقض های درونی این “کبر کثیف کوه غلط” به انهدام آن کمک خواهد کرد. به این بحث در بخش های آتی باز خواهیم گشت که جهان چند قطبی پسااشکست ناتو در اوکراین تا کجا می تواند به پیشروی مبارزه طبقاتی کمک کند اما فعلاً و برای پرهیز از شلوغ تر شدن بحث روی این نکته خم می شوم که چند قطبی شدن جهان و تضعیف یکه تازی ناتو برای انهدام نهائی رژیم صهیونیستی مطلقاً کافی نیست.

باری کمی به حاشیه رفتم. می خواستم بگویم جنبش جهانی توده ئی علیه جنایات و نسل کشی رژیم فاشیستی صهیونیستی بعد از جنبش ضد جنگ ویتنام بی مانند است. در ۹۵ کشور جهان و بیخ گوش دولت های حامی پاسگاه غرب از جمله آمریکا و انگلستان و دولت های عضو ناتو میلیون ها نفر از مردم آزادیخواه با مشت های پُر به خیابان ها آمده اند. استبدادی ندارد اگر گفته شود که اکثریت قاطع این مردم شرافتمند و ترقی خواه را کارگران و زحمتکشان و سوسیالیست ها تشکیل داده اند. آنان که از روی نعش متعفن فسیل های فرانکفورتی همچون هابرماس گذشته اند و ثابت کرده اند که “انسان زاده شدن تجسد وظیفه است.” در این میان فقط و به طرزی ویژه جای کارگران و زحمتکشان ایران خالی است. کارگران پیشتاز ایران می دانند که فلسطین در “بدترین دقایق این شام مرگزای” و در دوران حاکمیت تبهکاران پهلوی و ساواک مهم ترین پناهگاه آموزشی کمونیست ها و انقلابیون این کشور بوده است و همه ما از هر منظر مرهون چنان پشتیبانی بی بدیلی هستیم. در مورد مشت های پُر در بخش های بعدی خواهیم نوشت اما اینجا مایلیم روی مواضع دولت جمهوری اسلامی و مشت های تهی شبه دولت های عرب تکیه کنم.

جمهوری اسلامی سوم در امتداد ج دوم!

ساختار اصلی تمام دولت های پسا انقلاب بهمن ۵۷ از بازرگان تا رئیسی چه در سطح مدیریت های ارشد و میانی و چه در سطح هواداران “مردمی” عمیقاً پروغربی است. این ساختار در سطح مدیران ارشد فارغ از شعارهای تند و کُند سیاسی و اقتصادی اش در نهایت به دنبال ادغام در بورژوازی غرب است. پیوستن به شانگهای و بریکس – که هنوز موضع سیاسی منسجمی ندارند – چیزی جز هیچ به ما نمی گوید. در میان رؤسای این دولت ها شاید میرحسین موسوی “رادیکال ترین” بخش “چپ” آن ها را تشکیل دهد. اما برای این که به گُنه ادعای من برسید کافی است حمله موسوی به “حمایت” حکومت و نظام سیاسی ایران از غزه و لبنان و فلسطین را مد نظر قرار دهید و به شعار اصلی جنبش عمیقاً ارتجاعی سبز خم شوید:

نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران!

در افزوده ی دو: شعار مهمل پیش گفته زمانی مطرح شد که موسوی در مناظره با احمدی نژاد با اشاره به مثل “چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است” عملاً علیه مردم غزه و فلسطین موضع خصمانه گرفت. به تبع آن ترم حکیمانه معلم ما که “اخلاق حاکم بر هر جامعه اخلاق طبقه حاکم است.” این بورژوازی عمیقاً مانیتاریست و نئولیبرال کاری کرده است که مردم ساده کوچه و بازار فکر می کنند بخشی عمده ای از درآمدهای نفتی به غزه و فلسطین و حزب الله و حماس و جهاد اسلامی سرازیر می شود و به همین دلیل نیز به نحو اسفناکی در مقابل نسل کشی کنونی خاموشی پیشه کرده اند.

بگذریم. اما دولت رئیسی که در ادعاهای توخالی عدالت طلبانه روی دست شعارهای دماغورزیستی احمدی نژاد بلند شده است در عمل نشان داده که در راست روی و حمله به معیشت کارگران قصد رکورد شکنی دارد. بی افقی مطلق ساخت و ساز یک میلیون واحد مسکونی در سال و ایجاد اشتغال و تعرض به سن بازنشستگی و انجماد دستمزدها و افزایش بهای ارز با وجود فروش نفت و درآمد سالی صد میلیون دلاری و سقوط لحظه به لحظه هستی مادی و روانی کارگران از یک سو و تمرکز شگفت انگیز روی “مسأله حجاب اجباری” و استخدام هزاران نفر برای تحمیل حجاب در کنار کنترل بی سابقه مناسبات خصوصی مردم در شبکه های اجتماعی و گیر دادن های خنده دار به جوانان و نوجوانان مطلقاً غیرسیاسی به خاطر لایک بی ارزش شبکه های پروامپریالیستی مانند “من و تو” و “توانا” و “ایران اینتر کذا”

از جمله «دستاوردهای درخشان» دولتی است که قرار بود با فساد مبارزه کند و به قول رئیس آن «شکاف طبقاتی» را کاهش دهد!!

اما سیاست خارجی این دولت نیز کماکان بر همان ریل سابق در حرکت است و خلاف پروپاگانداي اپوزیسیون راست و شبه لیبرال ها و اصلاح طلبان وطنی و پیوستن دولت به بریکس و علی رغم سخنرانی مشعشع و ضد روس جناب ظریف و شرکاء هنوز سیاست بازگشت به یک «برجام معقول» و «مقرون به صرفه» دغدغه اصلی سیاست خارجی این دولت است.

اگرچه در سطح جهانی و با توجه به روند نبرد فدراسیون روسیه علیه نئوفاشیسم در اوکراین و شکست قطعی ناتو، حمایت از دولت فاشیست زلینسکی به حداقل ممکن رسیده است و به قول اسکات ریتر و سرهنگ مک گرگور دولت های غربی به این نتیجه تمکین کرده اند که نه فقط پیروزی بر روسیه سرابی بیش نیست بلکه سرمایه گذاری بیش از این روی اسب بازنده کیف بشدت زیان آور است اما گویا هنوز هم بعضی از متوهمان، منتظر در باتلاق گیر کردن ارتش فدراسیون روسیه در اوکراین هستند. من عمداً در تحلیل نسل کشی فاشیست های صهیونیست وارد مبحث نبرد اوکراین شدم تا نشان دهم که دولت رئیسی خلاف شعارهای ظاهری با کمی زاویه همان سیاست های پروغربی دولت روحانی را پی می گیرد. گیرم محافظه کارانه تر و محتاط تر. با فکت ادامه می دهم:

الف. رئیسی و وزیر خارجه اش از همان ابتدای نبرد پیشگیرانه ارتش فدراسیون روسیه به صراحت هواداری خود را از «صلح و ثبات» و «دوستی» میان روسیه – اوکراین اعلام کردند و به وضوح گفتند که طرفدار پایان فوری جنگ هستند. پاسخ لاوروف به امیر عبداللهیان اما قابل تأمل و آموزشی و تاریخی بود:

«این نبرد از سال ۲۰۱۴ و به دنبال کودتای ناتو در اوکراین آغاز شده و اکنون رو به اتمام است.»

ب. دولت رئیسی تا کنون الحاق قانونی کریمه به روسیه را به رسمیت نشناخته است. این دولت همچنین از به رسمیت شناختن پیوستن داوطلبانه چهار استان لوهانسک و دونتسک و خرسون و زاپروژیا به روسیه متعاقب همه پرسى ۲۷ سپتمبر ۲۰۲۲ تن زده است.

پ. دولت رئیسی چند فروند پهپاد انتحاری شاهد به روسیه فروخته است. این پهپادها در قیاس با حجم عظیم کمک های دویست میلیارد دلاری امریکا در کنار ارسال پیشرفته ترین سلاح های جنگی ناتو به کیف مانند ارزنی در کاهدان گم می شود. (از کمک ۵ میلیارد دلاری ویکتوریا نولاند به کودتاچیان نئوفاشیست اوکراینی می گذرم.) با این حال وزیر خارجه دولت رئیسی بعد از یکی دو تکذیب سرانجام گفت «بله البته ما تعدادی پهپاد به روسیه فروخته ایم اما این معامله قبل از جنگ انجام شده است!» عجب!

ت. با وجود دولتی بودن مطلق رادیو تلویزیون و سلطه اصولگرایان بر این رسانه این نکته حتا از سوی مقامات دولتی کتمان پذیر نیست که صدا و سیمای ج الف بازی تبلیغاتی و جنگ روانی را به رقبای برانداز پرو غرب و اصلاح طلبان شیفته «یونایتد استیت اند امریکا» از سال ها پیش باخته است. واقعیت این است که رسانه برتر داخلی و غالب اتاق های فکر مؤثر در قرق اصلاح طلبان و کل طیف های پرو غرب است. حمایت این رسانه ها از سازمان های فاشیستی مانند رایت سکتور و باندها و آزوف تحت عنوان «گروه های ملی گرا» حتا در قلب غرب نیز کم سابقه است. بدنه و ساختار دولت رئیسی نیز متأثر از تفکر نخبگان همین بورژوازی پروغرب است که هستی خود را با نیستی سوسیالیسم تعریف می کند.

از نبرد فدراسیون روسیه و سیاست یکی به نعل و یکی به میخ دولت رئیسی بگذریم و به کشتار در غزه و مسأله فلسطین برسیم.

موضع جمهوری اسلامی در مورد فلسطین

حکومت اسلامی در بدو شکل‌بندی ابتداء دفتری برای فلسطین گشود و رهبری "ساف" یاسر عرفات را به تهران دعوت کرد تا ابراهیم یزدی - که ارادتش به امپریالیسم امریکا محرز بود؛ ن. ک به: مصاحبه احمد شاملو با تهران مصور و توضیح رفتار جناب یزدی در مهمانی شام آرتور میلر- او را در آغوش بکشد. آن هنگام عرفات هنوز آدم حسابی بود و با پول های هنگفت غربی ها تا خرخره به فساد در نغلتیده بود. هرچند بعد از مرگ ناصر و افول مصر و اردن و سوریه عرفات- خلاف سادات در کمپ دیوید: ۱۷ سپتمبر ۱۹۷۸- هنوز بوسه بر پیشانی خونین مناخیم بگین تروریست نزده بود اما.... عرفات به تهران آمد و خوش و خرم برگشت. جنگ ایران و عراق که شروع شد عرفات به عنوان یک شخصیت موجه و مقبول سیاسی منطقه ئی به میانجیگری میان تهران و بغداد پرداخت. تهران اما او را پس زد و مستقیم به آغوش صدام انداخت. راست روی های عرفات و محمود عباس همزمان با تضعیف جبهه مقاومت ضد صهیونیستی چنان شدت گرفت که در نهایت تل ابیب او و معاونش را گزینه مناسب و بی خطری برای اداره یک بوروکراسی سرگردان خودگردان در کرانه باختری یافت. ج اسلامی که از ساف نامید شده بود و با رژیم صدام در جنگ بود راه حل مسأله فلسطین را در یک شعار مطلقاً ایدئولوژیک فرموله کرد:

راه قدس از کربلا می گذرد!

به این ترتیب از نظر رهبری وقت جمهوری اسلامی "آزادی فلسطین" مستلزم درهم شکستن حکومت صدام حسین و به قدرت رسیدن یک دولت متحد شیعی در عراق بود. صدام در میان صهیونیست ها چهره ای منفور و مشهور به بخت النصر بود. شاید به دلیل همین وحشت از صدام و اقدام های غیر منتظره او بود که صهیونیست ها در عملیات "اپرا" یا "بابل" در روز ۱۷ خرداد- جوزا- ۱۳۶۰ (۷ جون ۱۹۸۱) و البته در کوران جنگ ایران و عراق تأسیسات اتمی آن کشور (راکتور اوسیراک) را بمباران و نابود کردند. باری بن بست جنگ میان ایران و عراق توجه صدام را معطوف کویت کرد و سرانجام به بهانه های صد در صد موهوم برخوردار از سلاح های کشتار جمعی و کیمیائی، ارتش امپریالیسم امریکا با همدستی متحدش بریتانیا در غیاب اتحاد جماهیر شوروی مثل حیوانات درنده به عراق ریختند. سال ۲۰۰۳ شیوه جدیدی از جنایت کولونیالیستی با حکمرانی مردکی به نام پل برومر در عراق حاکم شد. امپریالیسم امریکا و انگلستان از آن سوی دنیا به منطقه ما یورش آوردند و درست مانند افغانستان و اعدام رذیلانه نجیب الله*، رئیس جمهوری دیگری (صدام حسین) را از محل اختفایش بیرون کشیدند و دار زدند. حذف صدام و رژیم بعثی برای حکومت ایران یک فرصت طلایی را رقم زد. جمهوری اسلامی به تدریج به عراق بی در و پیکر راه یافت و پس از طی یک دوره کوتاه متحدان و یارانش در مجلس اعلاى اسلامی قدرت و دولت (نخست وزیرى) را دو دستی از امریکائی ها تحویل گرفتند یا هر چه. حالا دیگر راه کربلا باز شده بود اما سیاست های جدید حاکمیت ایران ستراتیژی "راه قدس از کربلا می گذرد" را کنار گذاشته و به ستراتیژی دیگری روی کرده بود.

با وجودی که بعد از ساقط کردن دولت صدام، عراق و به تبع آن کربلا و سایر شهرهای این کشور در اختیار جمهوری اسلامی قرار گرفته بود اما واقعیت این است که ستراتیژی "فتح قدس" از مسیر عراق کنار رفته بود. به چند دلیل: جمهوری اسلامی - چنان که از نامه آخرین نخست وزیرش به رهبری وقت پیداست- در ماه های پایانی جنگ با عراق نه سلاح کافی و مؤثر داشت، نه پول لازم برای تهیه این سلاح ها و نه قادر به بسیج توده ئی برای تقویت جبهه ها بود. آنچه که به "نوشیدن جام زهر" مشهور شد متأثر از همین مؤلفه ها بود. مضاف به این که رژیم عراق خلاف حکومت ایران در شرایط به مراتب بهتری از نظر نظامی قرار داشت. در واقع صلح با صدام حسین نه فقط ناشی از ناتوانی حکومت ایران از ادامه جنگ بود بلکه در همین راستا به حکومت تحمیل شد.

نکته مهم دیگر این است که بعد از سال ۱۳۶۸ و تشکیل نخستین دولت جمهوری اسلامی دوم به ریاست رفسنجانی بخش عمده ای از برنامه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی نظام نیز تغییر کرد. آنچه در ادبیات سیاسی حاکم به “سازندگی” و “توسعه اقتصادی” مشهور شده و به افتخارات رفسنجانی سنجاخ خورده است همان پدیده ای است که ما از آن به عنوان آغاز رسمی سیاست نئولیبرالیزاسیون اقتصاد سیاسی کشور نام می بریم. به موجب این سیاست قرار بود بورژوازی جدید ایران درست مانند بورژوازی پیش از خود در اقتصاد غرب ادغام شود. این ادغام با هماهنگی IMF و سایر نهادهای بورژوائی غرب آغاز شده بود. نخبگان بورژوازی جدید ایران که فقط بخشی از آنها در جریانی که بعدها با امثال مهاجرانی و کرباسچی و عبدالله نوری به “کارگزاران سازندگی” مشهور شدند، افرادی را هم عضو گیری کرده بود که تا دیروز در جبهه های جنگ بودند. این افراد حالا از بیابان های جنگ به شهر برگشته و لباس پارلمانتر و وزیر و استاندار و شهردار و “دکتر” و سایر بوروکرات ها را پوشیده بودند و یکی از مشاغل اصلی شان ساخت و ساز و سرمایه گذاری و مشارکت فعال در انباشت سرمایه بود. غالب این افراد با شیفتگی از هایک و فریدمن و پوپر به عنوان منجیان ایران یاد می کردند. کارتل ها و تراست هایی که در این دوران شکل گرفت دستمزد این آقایان بود که قرار بود فرماندهی عملیات “کربلا – قدس” را به عهده بگیرند اما در یک غفلت ساده حتا جزیره فو را نیز از دست داده بودند.

در ایران بعد از جنگ “دنیای قشنگ نو” آغاز شده بود. رهبر این “دنیا” که اشرافیت را نشانه استعداد و خلاقیت افراد می دانست رفسنجانی و تشکیلات کارگزاران و بعدها “جبهه مشارکت” و “روحانیون مبارز” بودند. به اعتبار همین تجدید آرایش طبقاتی بورژوازی ایران سیاست آن نیز در مواجهه با مسأله فلسطین تغییر کرد:

تشکیل یک دولت با رأی همه ساکنان مناطق اشغالی از طریق رفراندوم.

به عبارت دیگر این رفراندوم قرار است با ایجاد همزیستی مسالمت آمیز میان جماعتی آدمکش و مردم ستمدیده فلسطین به دولتی واحد بینجامد. کمی تأمل کنید لطفاً:

از همان بدو شکل بندی Error 404 در سال ۱۹۴۸ و جنایات نکهه یک عده آدم های فرقه ئی، خرپول، بدون هویت مشخص و سخت خرافاتی با هواپیما از تمام سوراخ سنبه های دنیا به فلسطین اعزام شدند تا دولت موعود “قوم بنی اسرائیل” را بسازند. سرزمین آتی محل سکونت آنان همان منطقه تحت سلطه بریتانیا است که ما در بخش نخست این بحث و به نقل از قرارداد امپریالیستی “سایکس- پیکو” آن را به مخاطب شناساندیم. “منطقه تحت حاکمیت بین المللی”. همان “منطقه ج یا السمرا”. تا اینجا هنوز از گلدامایر و بن گوریون “چپ” و موشه دایان خبری هست و نه از اریل شارون و مناخیم بگین جنایتکار برنده جایزه صلح نوبل! این گنگسترها به تدریج از سوی محافل امنیتی دولت های پیروز جنگ دوم و به ویژه امریکا و بریتانیا و با همکاری شوروی از تاریکخانه ها بیرون کشیده شدند. آموزش نظامی ویژه آدمکشی دیدند و خانه و کاشانه نجیب ترین مردم منطقه را با پول و لابی سیاسی از غاصبان اولیه تحویل گرفتند و به نام خود سند زدند. در واقع این “دولت- ملت Error 404” خلاف دولت های عراق و سوریه و لیبیا و الجزایر و مصر و... که در جریان مبارزات رهایی بخش ضد کولونیالیستی شکل گرفته بودند از همان ابتداء به صورت “فیک” که همان جعلی و قلبی خودمان است بنا شد. آن هم در منطقه ای که اکثریت مطلق ساکنانش کمترین وجه مشترکی در هیچ زمینه ای با این گنگ ها ندارند. مثل این که دولتی امپریالیست بردارد در قلب اسکانندیانوی یک “دولت کابوئی” تولید کند و میخ آن را مثلا در حد فاصل مالمو – کپنهاک بکوبد. ساکنان جدید این “دولت کود کیمیائی آورده” حتا مانند انگلیس های اولیه که به استرالیا و زلاند نو رانده شده بودند فقط “لومپن” نبودند. ساکنان جدید سرزمین های اشغالی فلسطین یک عده زامبی بودند و هستند که اکثریت مطلق شان پوست هیتلر و گورینگ و هیملر و هایدریش و هس و

آی‌شمن و گوبلس و بورمن و مولر را کنده و به تن کشیده اند و در آدمکشی یک سور هزار امتیازی روی دست نازی های زده اند.

در ادامه این داستان خونین استدلال خواهم کرد که چرا ستراتیژی جمهوری اسلامی مبتنی بر رفراندوم و تشکیل یک دولت با حضور ساکنان منطقه امری غیر ممکن و محال است...

بعد از تحریر: اشارتی به شکست صهیونیست ها!

۱. با وجود کشته شدن هولناک بیش از ۱۶ هزار نفر از مردم ستمدیده غزه و تخریب و اشغال بخش هائی از شمال این زندان روباز تمام شواهد نشان می دهد که مردم و مقاومت فلسطین تا همین جای نسل کشی نیز رژیم صهیونیستی را شکست داده اند. چرا؟

زمانی که رژیم هار نیروی منازع مقابل خود (در اینجا حماس) را تروریست می داند و با هدف نابودی نهائی آن - دقیقاً مشابه سیاست Final Solution هیملر و نازی ها - وارد نسل کشی می شود و عربده کشان قداره می چرخاند اما در میانه قتل عام و با وجود وتوی آتش بس از سوی اربابش ناگهان تن به مذاکره می دهد (برای آزادی گروگان ها) یعنی که شکست خورده است. هیچ دولتی آنهم رژیم فاشیستی صهیونیستی با "تروریست ها" مذاکره نمی کند مگر از روی ضعف. ارتش صهیونیستی با تمام تجهیزات فوق مدرن خود با کشتار زنان و کودکان و تخریب خانه ها و تونل ها نتوانست حتا یک گروگان خود را آزاد کند. این ارتش توخالی است و در صورتی که در مقابل یک جنبش توده ئی رادیکال و چپ و انقلابی قرار بگیرد فروخواهد پاشید. یکی از لوازم اصلی صلح پایدار در منطقه ما در گرو جمع شدن بساط پاسگاه غرب و پایان اشغالگری است.

۲. فلسطین متشکل فرودگاه انتبه اوگاندا نیست که کوماندهای رژیم صهیونیستی در جریان عملیات "صاعقه: ۱۹۷۶" بتوانند با یورش به هواپیما گروگان های خود را آزاد کنند. پیشتر از آن ترقیخواه فلسطینی، نه امثال خالد مشعل و اسماعیل هنیه که در کاخ های دوحه لم داده اند، خلاف مبارزان قهرمان بادر ماینهوف آنقدر با هوش شده اند که بسادگی شکار کرکس های موساد نشوند.

این داستان خونین و غمناک را با نقد برنامه دوم جمهوری اسلامی برای حل "مسأله فلسطین" ادامه خواهم داد و به هنگام ماجرای تجدید آرایش بورژوازی در متن نظام جهانی پساجنگ دوم را نیز بر خواهم رسید.

۱۰ آذر-قوس- ۱۴۰۲ / ۱ دسمبر

* - یادداشت:

اعدام "داکتر نجیب" معروف به "جلاد خاد" که کشتن ۸۰ هزار از هموطنان ما تنها یک قلم از جنایاتش را بازگو می نماید، تنها از این وجه که آن جنایتکار می بایست در یک دادگاه انقلابی محاکمه و به سزای اعمال جنایکارانه اش می رسید و از این که تمام رازهای جنایاتش را با خودش به گور برد می تواند مطرح گردد، در غیر آن ابراز تأسف بر کشته شدن آن جلاد و وطنفروش تبهکار، چیزی کمتر از عزاداری به خاطر مرگ بیگین، شارون و نتانیاهو نبوده، اهانت و توهین آشکار است به مردم دلیر به خصوص نیروهای انقلابی و کمونیست های راستین افغانستان که به وسیله ریاست "خدمات امنیتی دولت" یعنی "خاد" تحت فرمان مستقیم رئیس جلاد آن "داکتر نجیب" در کشتارگاه های آن به قتل رسیده اند.

اداره پورتال "افغانستان آزاد-افغانستان"